

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز و پریروز صحبتی که در بحث بیع و تعریف بیع شد چون بنای ما این است که اصطلاحاً آن زیربنا ها را بگوییم و از تعریفاتی که گفته شده همین تعریف مصباح المنیر است که به نحو کامل عبارت ایشان و عبارت شیخ، تعریف شیخ، دیگه بقیه اش رو صحبت نمی کنیم، خود آقایان مراجعه بکنند، چون ضوابط که گفته شد خود آقایان می توانند مراجعه بفرمایند و مطلب را درست بکنند.

عرض کردیم که این تعاریف در حقیقت چون جز امور اعتباری هستند این ها یک بیان اجمالی است، یک عنوانی است برای نظرات و مبانی ای که در باب این بیع مطرح شده یعنی این ها مدلول تصویری نیستند، این اباحت بسیار طولانی است که در مقابل هر کدام از این اباحت شما باید یک موضع معین بگیرید، بعد از آن موضع گیری ها به این تعریف یعنی شما هم می خواهید تعریف بکنید ابتدائاً باید موضع گیری هایتان را مشخص بکنید و ما موضع گیری های متعددی را در این جهت عرض کردیم و سرش هم و توضیحاتش را هم عرض کردیم، یکیش اولش که مسئله این که ما یک معنای عرفی داشته باشیم، معنای قانونی داشته باشیم، معنای شرعی داشته باشیم، یکیش این است که مسئله در باب عقد آیا آن تراضی مهم است یا شکل مهم است یا هر دو؟ چون شما اگر تراضی را گرفتید طبیعتاً بیع را یک جور معنا می کنید، اگر جانب شکل را گرفتید جور دیگری معنا می کنید، این ها همه در معنی ای که شما می خواهید برای کلمه بیع بکنید موثر است و بعد نکته اساسی که خود بیع دارای زوایای مختلفی است یعنی یک مشکل را عرض کردیم این است که کلیه مفاهیم عرفی خودشان طبیعتاً مثل یک دایره اند که در نقطه وسطشان روشن است بعد خاکستری است، بعد تاریک است، حتی مفهوم آب، یعنی یک مصادیق بارز دارد، یک مصادیق مشکوک، یک مقداری خاک ریختند توش، نمی دانم آیا این گل هست یا آب است؟ آب شده یا گل شده؟ یا نه، و یک عده هم مصادیقی که گل است مثلاً، آجر شده مثلاً، به شکل آجر بستند خشت شده، آن عناوین دیگه پس یک نکته کلی هم این بود.

نکته مهم ترش در خود بیع نکاتی بود که در خود بیع لحاظ شده و آن نکات مهم یکیش این بود که تفصیل یعنی شما در باب بیع یک در نظر عرف سه نکته را غالباً در بیع در نظر می گیرند وقتی بیع می گویند. یکی آن تصدی، تصدی شما برای خرید و فروش که به اصطلاح در لغت فارسی می گوئیم چانه زدن، صحبت کردن، در لغت عربی مساومه، سوم، لا یدخل علی سوم اخیه، در وقتی که صحبت است و عرض کردیم بعید نیست در بعضی از جاها مراد از بیع همین تصدی باشد، مثلاً می گوید خرید و فروش با شرکت های آمریکائی ممنوع است یعنی همین وارد معامله شدن، این ممنوع بعث اشتریت گفتن نیست، ایجاب و قبول نیست، حتی این بعث یعنی این بیع به معنای نقل و انتقال هم نیست، عرض کردیم سه تا عنوان رئیسی در بیع محل کلام است، یکی مسئله تصدی انسان، مثلاً ممکن است آیه مبارکه ذروا البیع مراد همین تصدی باشد، ذروا البیع مراد تصدی است، نشینید در مغازه مشغول صحبت بشوید، بلند بشوید برای نماز جمعه بروید اما مراد بعث اشتریت گفتن نیست، مراد نقل و انتقال نیست، سه تا معنای اساسی را مطرح کردیم، تصدی بود، ایجاب و قبول بود و نقل و انتقال، یعنی در نظر عرف گاه گاهی وقتی می گوید این بیع جائز است یا این بیع حرام است می خورد به یکی از این ها، این ها را باید حساب کرد مثلاً این بیع باطل است این بطلان به تصدی نمی خورد. بطلان ممکن است به ایجاب و قبول بخورد که این ایجاب و قبول تاثیر نمی کند، بطلان ممکن است به نقل و انتقال بخورد، باطل است یعنی نقل و انتقال نمی شود.

پرسش: در این مورد که می فرمایید کاملاً واضح است که به قسمت اول تصدی نمی خورد ولی در مورد نماز چرا به هر سه نخورد؟

نه تصدی، نه نقل و انتقال و نه ایجاب و قبول

آیت الله مددی: پس به چه خورده؟

پرسش: به هر سه مورد خورده

آیت الله مددی: خیلی خلاف ظاهر است، بلند شدند دکان را بستند به خانه می روند، در راه است، اصلاً در نماز جمعه نشسته، بعد می

گوید ماشینم را فروختم این قدر، گفت خریدم، بگوئیم این مثلاً حرام است؟ خیلی بعید است.

پرسش: الان یک اطلاقی در البیع هست، اگر گفتید مقید است.

آیت الله مددی: و لذا عرض کردم من الان در ذهنم حضور ذهنم ندارم، در عبارات سنی ها هم شاید دیدم که اجماعی است بیع در این جا باطل نیست در وقت ندا لکن من دیدم که احمد ابن حنبل قائل است، فکر می کنم ابن حزم هم قائل باشد که باطل است.

پرسش: مبهم ۵:۳۶

آیت الله مددی: گفته حرام است، باطل است اما ادعا شده بالاجماع که درست است، این سرّش این است، این درست بودنش مال این است یعنی این ها از ذروا البیع تصدی را فهمیدند نه بعث اشتریت، نه نقل و انتقال، دیروز ما این توضیح را عرض کردیم متاسفانه کلمه بیع، الان فرض کنید یک کسی رفت با یک شرکت آمریکائی معامله بست، تماس گرفت و معامله بست و مثلاً پنج تا ماشین خرید و آورد، گفتند با شرکت های آمریکایی معامله نکنید، کدام قسمتش؟ این اولا زندان می کنید یا نه؟ زندان برای چی؟ برای نقل و انتقال؟ یا برای این که گفت بعث اشتریت؟ یا برای این که همین وارد معامله شد که ما اسمش را تصدی گذاشتیم، چون وارد معامله شد این را زندان می کنند، آن وقت اگر زندان کردند آن وقت ممکن است بگویند این معامله باطل است، این ایجاب و قبول تاثیر نمی کند، ماشین را به آمریکا برگردان، ممکن است بگویند خیلی خب شما ماشین را بیاور فقط جریمه می کنیم، زندان می کنیم و جریمه، ماشین مال خودت، ممکن است بگویند جریمه هم می کنیم، ماشین را دولت مصادره می کند، و هو الاقوی، گفت و الثانی اولی عند اهل البصره، بهتر همین مصادره کردن است که یک چیزی هم گیر آدم بیاید! دقت فرمودید چی می خواهم عرض بکنم؟ این نکته فنی روشن شد که نکته فنی کجاست؟ این نکته فنی در حقیقت این جاست که وقتی می گوید معامله نکنید یا سودا نکنید، به قول همان تعریف دیروز یا تجارت و خرید و فروش نکنید این دقیقاً به کدام یکی خورده؟ اگر بخواهیم یک عنوان عام قرار بدهیم سه تا عنوان محتمل است، یعنی در بیع این است، و لذا اگر شما خواستید تعریف بیع را بگویید که بعد آثار دارد، مثلاً خود ابوحنیفه می گوید البیعان بالاخیار یعنی در حال تصدی، می گوید بعد از ایجاب و قبول دیگه خیار نیست، یکی از اختلافات معروف حنفی ها با مشهور علمای اسلام نه فقط شیعه، احناف قائل به خیار مجلس نیستند، می گویند عقد بست تمام شد، خیار مجلس یعنی چی؟ حتی از ابوحنیفه نقل شده که اگر قائل به خیار مجلس باشند در یک کشتی، به قول ما ها بلعم، مثل لُنج، در یک لُنج نشستند، شش ماه در یک دریا

بودند، بگوئیم این بیعشان لازم نمی شود، جائز است چون از همدیگر جدا نمی شوند، در یک جا هستند، این بیعشان جائز است و همان طور جائز می ماند، از اشکالات ابوحنیفه.

غرض و لذا ایشان، آن وقت می گویند روایت هست البیعان یا متبایعان بالخیار ما لم یترقا، ایشان می گویند مراد از بیعان سوم است، معامله کردن، تصدی، غرض این که من نکات را عرض می کنم چون در تاریخ اسلام سابقه دارد، دقت می کنید؟ این که می گویند بالخیار، مادام در چانه زدن اند، در تصدی اند، می توانند کم و زیاد بکنند اما اگر بیع شد دیگر حق فسخ ندارد، این دیگر نمی سازد. پس بنابراین خود کلمه بیع یک حالت انعطافی دارد یعنی چون در یک مفهوم عرفی است در مفاهیم عرفی دقیقا موضوع له مشخص نمی شود چون در اخذ و رد است، با تفهیم و تفهم است، نمی شود دقیقا بگوئیم این به ازای این است، در باب بیع سه احتمال رئیسی هست که تفسیر هم شده، نه این که فقط هست، مثلا این حدیث را گفتند زده می شود به سوم، این سه تا عنوان یکیش سوم است به لغت عربی، حالا من عنوانش را عوض کردم به جای سوم گذاشتم تصدی یعنی مشغول شدن، مذاکره کردن، صحبت کردن، چانه زدن، یکی ایجاب و قبول است یا اصطلاح آقایان سبب، یکی هم نقل و انتقال یا مسبب، بیع یعنی مراد نقل و انتقال پس یک نکته اساسی در باب بیع این است، یک نکته اساسی در باب بیع این است که کسانی که گفتند در باب بیع باید طرف ثمن باشد، اگر مال باشد مثنی باشد این بیع نیست پس این تفسیر مصباح مبادله مال بمال اشکال پیدا می کند، مال به ثمن، به نقد، ثمن باید نقد باشد، مشکل دیگری که در باب بیع هست حقیقت موجب و قابل است، این باید مشخص بشود موجب کیست و قابل کیست، خب اگر اعتبار پول کردیم قابل آن کسی است که پول را می دهد، اصطلاحا این طور است دیگر ولو مقدم بشود. می گویند من این کتاب را از شما به صد تومان خریدم، خب پول را اول این گفت آن هم گفت فروختم، این قابل است ولو مقدم است، بگوئیم قابل آن کسی است که پول دستش است.

مطلب دیگر این است که آیا بیع برای یک جامع بینهماست چون بیع مشککش این است که یک قرارداد است، چون مشککش این است که قرارداد است بیاییم بگوئیم اصولا بیع وضع شده برای آن معنایی که جامع است چون قرارداد بین دو طرف است، آن حالتی که بین

.....
دو طرف هست او را حکایت بکنیم، اما اگر یک طرف باشد این بیع نیست، از آن طرف یک احتمال قوی هست که بیع مال یک طرف است، اصلاً بیع یعنی کسی که می فروشد، بائع یعنی فروختن، پس یک بحث دیگه آیا بیع به ازای آن عنوانی که مابین دو طرف است قرار داده شده؟ یا به عنوان این فعلی که مال یک طرف است، این یک

دو: یا اصلاً هر دو بائع اند که گفته شده هر دو هم بائع اند هم مشتری اند، لذا این مبادله مال بمال گفته شده.

نکته مهم تر اگر شما بیع را به یک طرف بگذارید، گفتید بیع آن کسی است که می فروشد، شراء آن کسی که می خرد، این دو تا با همدیگه فرق می کنند، درست شد؟ آن وقت نکته اساسی این است که آن کسی که می فروشد چکار می کند؟ یعنی چون کسی که یک فعلی انجام می دهد عادتاً آن محدوده فعل خودش را انجام می دهد، عادتاً این طور است دیگه، آن وقت محدوده فعل خودش قرارداد نیست، قرارداد قوامش به دو طرف است، تصور می کنید؟ قرارداد قوامش به دو طرف است، آیا شخص واحد می تواند قرارداد جعل بکند، وضع بکند، انشاء بکند؟ یعنی شخص واحد می تواند کاری بکند که یکیش که طرف دیگه است، شما اگر بیع را فقط به فروشنده زدید، بائع یعنی فروشنده، بسیار خب، پس فروشنده چه کاری می کند؟ و لذا بعضی از آقایان به ذهنشان رسیده که دائماً هر بیعی توش فضولی هست، چرا؟ چون این تملیک می کند و تملک می کند، این تملک پول طرف آخر فضولی است، دقت بکنید! این تملیکش اختیار خودش است، تملکش فضولی است چون فعل این نیست لذا این نکته فنی را خوب دقت بکنید که ما اگر بیع را فعل یک طرف گرفتیم، شراء را فعل یک طرف گرفتیم تصور بشود این بیع و شراء که فعل یک طرف است این فعل باید به یک جوری باشد که ایجاد قرارداد بکنند، قرارداد قوامش به دو طرف است، چون قرارداد ربط دادن دو تا به همدیگر است، شما باید بیع را اگر از یک طرف گرفتید یک دفعه می آید می گوید بیع را من از بالا نگاه می کنم، قرارداد بین دو طرف، پس از یک طرف مثل مبادله مال بمال، یک دفعه می گوید نه، من بیع را از یک طرف می گیرم چون عرض کردیم یکی از نقاط در تعریف این است که من در یک طرف می بینم، خیلی خب در یک طرف، در یک طرف این چطوری قرارداد را درست می کند، انشاء می کند؟ این طرف می تواند تملیک بکند، اما دو چیز را مقابل هم قرار بدهد یک طرف آن هم یک طرفش مال مردم است، این چطور می تواند این کار را

انجام بدهد؟ لذا این نکته را شما باید در بیع در نظر بگیرید یعنی در بیع باید نگاه بکنید بیع کار فروشنده است، بائع شخص معینی است، بائع شخص معین لکن چیزی را که ایجاد می کند، انشاء می کند، اعتبار می کند قرارداد است نه چیزی را که انشاء می کند فعل خودش است، نه تملیک است، یک چیزی به ازای چیزی، این باید پیوسته باشد و آن طرف مقابل هم باید قرارداد را امضا بکند، ببینید، این انشای قرارداد باید بکند و این جوری هم باید بشود که این قرارداد نصفش اصیل بشود نصفش فضولی نشود، همه اش اصیل بشود، دقت می کنید؟ این نکته ای که در این جا هست.

تمام این نکات را باید شما اول در نظر بگیرید بعد بیایید تفسیر بیع را بگویید لذا این ها نه شرح اسمی است نه لفظی است، این مبانی شماست، من می خواهم زیر بنای تعریف ها را بگویم، این سرش مال این است که خود بیع خودش یک ماهیت بحث بر انگیز است، یک حقیقت عرفی بحث بر انگیز است، بحث بر انگیز است از این جهت است.

از همه اش مهم تر که در طی تاریخ در بشر پیدا شد چون بعید نیست که در اول این ها به صورت عقود عینی بود، در بیع هم به صورت قبض بود، فرض کنید مثلاً انسان های اولیه یک گوسفند می داد ده من گندم می گرفت اما تدریجاً انشاء جایگزین قبض شد، این وجود انشائی ایقاعی لذا شما تدریجاً از مسئله قبض رفتید روی مسئله انشاء یعنی آمدید گفتید همان ملک حاصل می شود با انشاء، خوب دقت بکنید! نه با عمل خارجی، لذا مثلاً دیگه مبادله مال درست نیست تعریفش، انشای مبادله لذا هم اگر در این تعریف هایی که شده، بناست ما دو تایش را بخوانیم بقیه اش را خودتان مطالعه بکنید، بعضی ها نوشتند تملیک عین، بعضی ها نوشتند انشاء تملیک، انشاء، این در حقیقت نکته اش این است که بیع ممکن است در زندگی بشر ابتدائاً یک جنبه خارجی داشت، تسبیح را به طرف مقابل می دهیم صد تومان می گرفتیم، این اسمش بیع بود اما الان می گوئیم بعثک السبح بمائه تومان، به لفظ گفتن ملک جابجا می شود، خوب دقت بکنید! به گفتن لفظ این ملک می آید و می رود، دیگه آن قبض خارجی نمی خواهد، لذا بیع می آید دارای یک مفهوم جدید می شود آن مفهوم جدید اسمش عقد است، اسمش انشاء است، آن وقت در انشاء که آمد البته این در این تعریف ملاحظه نشده، انشاء که آمد عرض کردیم در باب انشاء دو نکته خیلی مهم است، این را نسبتاً خیلی مفصل صحبت کردیم، یکی این که قوام

انشاء به ارتباطش به شخص است، یکی این که قوام انشاء فی نفسه است، این سنهوری و علمای جدید تعبیر کردند اگر قوامش به فی نفسه باشد عنصر مادی عقد، اسمش را عنصر مادی گذاشتند، مرادش از عنصر مادی عقد فی نفسه دارای یک حقیقتی است، یک قوام دارد، و لذا عقد فضولی هم از این راه درست می کنند، عقد مفهومش چیست؟ مفهومش این است که این تسبیح را در مقابل صد تومان قرار بدهید، چرا؟ ممکن است قیمتش در بازار دویست تومان باشد شما قرار داد کردید صد تومان، ممن است قیمتش پنجاه تومان باشد قرار دادید صد تومان، یا کمتر یا بیشتر، این قرارداد در عالم اعتبار تحقق پیدا کرد، این قرارداد، تسبیح در مقابل صد، این قرارداد در عالم اعتبار تحقق پیدا کرد، بله مالک این کار را نکند، مهم نیست، مالک این کار ار نکرد بعد به مالک گفتند امضا کرد. کسانی که عقد را به لحاظ جوهر مادی در نظر می گیرند عنصر مادیش مثل فضولی را حسب قاعده درست می کنند، عده ای هم می گویند نه عقد این نیست، عقد ابراز قدرت مالک است، ابراز سلطه مالک است، عقد عنصر مادی ندارد، ابراز سلطه مالک است، اگر ابراز سلطه مالک شد فضولی کتاب شما را فروخت ارزش ندارد، چون مالک نیست.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید ما در باب بیع چون خود بیع غیر از این که مفاهیم عرفی دارای خودش یک عرض عریضی هستند و اختلافاتی دارند در خود بیع نکات متعددی ملحوظ شده که شما در این نکات متعدد طبق موارد باید حساب بکنید یعنی باید مبنای خودتان را بگویید مثلاً بیع را به نظر خودتان مال تصدی است، مال ایجاب و قبول است، مال نقل و انتقال است، بیع را آیا در آن انشاء کافی می دانید یا نمی دانید؟ در بیع آیا ثمن باید نقد باشد یا نقد هم نباشد بیع است؟ در بیع آیا تفسیر بیع یک تفسیری است که طرفین را نگاه می کنید یا نه بیع مال یک طرف هم هست؟ اگر بیع مال یک طرف باشد انشای فعل خودش را بکند یا انشائی بکند که مناسب با قرارداد است، قرارداد را انشاء بکند، نه انشای فعل خودش، انشای قرارداد بکند و این مباحثی که ذکر شد.

لذا خوب دقت بفرمایید آن چه که ما الان در تعریف بیع می خواهیم اخذ بکنیم ملاحظه اعتبار جمیع این امور است یعنی شما یکی یکی در تمام این امور باید مبنا بدهید طبق آن مبنا جلو بروید و جلو بروید به این معنا که بخواهید تعریف بیع را بدهید. این خلاصه بحث که در این جهت بود.

.....

حالا بیایم عبارت مصباح را چون مرحوم شیخ از مصباح المنیر نقل کرد، البته مصباح المنیر همان طور که آن روز یکی از آقایان هم گفت جز لغوین بزرگ نیست، ایشان همین طور که در اول کتاب نوشته این شرح کبیر رافعی است که فیومی نوشته، از علمای شافعی، در ذهنم شافعی باید باشد اگر اشتباه نکرده باشم و شرح کبیر هم شافعی است، این عباراتی که وارد شده به اصطلاح امروز ما متعارف شده، فرهنگ فقه است، مثل فرهنگ مصطلحات فقهی، لکن خودش هم نوشته که اضافه بر اصطلاحات فقهی نکات لغوی را هم دارند و إلا اصل کتاب به عنوان اصطلاحات فقهی است، اصل اصل این کتاب شرح اصطلاحات فقهی است که در کتاب شرح کبیر رافعی آمده. البته چون ایشان سعی کرده تقریباً شرح مصطلح بدهد می شود گفت عبارت ایشان لغوی صرف نیست، مابین لغت و فقه است، مثلاً مابین لغت و اصطلاح است، مگر خودش تصریح بکند که این معنای لغوی است و إلا عادتاً خود منهج کتاب لغوی صرف نیست، مابین لغت و اصطلاحات یک کتاب شافعی است و یک کتاب فقهی معین و لذا این بحث که آیا قول لغوی حجت است یا نه؟ حالا علی تقدیر که بحث ایشان لغوی باشد آن جا هم عرض کردیم شواهد نشان نمی دهد که در دنیای اسلام لغت قبل از ادیان، قبل از مذاهب اسلامی تدوین شده باشد، لغت بعد است و لذا لغت طبیعتاً متأثر می شود، مثلاً این آقا مقلد یک آقای است که بیع را می گوید مهم نیست که پول باشد، مال به مال می شود بیع، می گوید مبادله مال بمال، یک آقای مقلد یک آقای است که می گوید نه آقا باید مثلاً حتماً آن ثمن پول باشد، نقد باشد، آن آقا می گوید مبادله مال بنقد یعنی این تعریف ها یک مشکل دارد، البته تعریف ها اگر اصطلاحی باشد این مشکل واضح است، ما می گوییم حتی اگر لغوی هم باشد من حیث لا یشعر این مشکل را دارد

پرسش: شما انسداد در لغت را قائل هستید؟

آیت الله مددی: از انسداد بدتر، لغت محدودیت پیدا کرده، در اسلام لغت بی رنگ و بو کم داریم مگر همه را به هم بزنیم چیز تازه ای در بیاید و إلا عادتاً نداریم.

در کتاب مصباح این اشاره اجمالی به حجیت قول لغوی چون پیش ما ثابت نیست اشاره اجمالی کردیم.

بعد ایشان در این کتاب وارد چون نکات دیگری هم دارد بعضی از نکاتش را می خوانم، گفته شده بیع در لغت عرب به معنای شراء هم هست، یعنی به هر دو طرف آمده و شاید یعنی به معنای شراء، بیع تنها، شرای تنها، بعید هم نیست گاهی به معنای جامع آمده که مرادف با تجارت است که دیروز عرض کردیم، این نکته را هم دیروز عرض کردیم، تازه ایشان می گوید گاهی بیع هم به مبیع گفته می شود، مبیع یعنی آن که فروخته شده.

نکته دیگری را ایشان دارد که نکته لطیفی است که بعث در لغت عرب دو مفعول می گیرد، بعث زیدا الدار، خانه را به زید فروختم، این را می گوید در لغت عرب هست، لکن می گوید مفعول اولش چون اگر تنها آورده بشود مثلاً بعث دار می شود بگویند اما بعث زیدا به تنهایی نمی گویند، مثلاً بعث زیدا دار می گویند اما بعث زیدا، بعث دار هم می گویند، بعث زیدا تنها نمی گویند، چرا؟ چون ممکن است اگر گفت بعث زید، زید را فروختم نه به زید فروختم مثل بعث عبدا، لذا می گوید بعث اگر بخواهد بر مفعول اول تنها در بیاید چون شبهه ناک است در نمی آید، یا مگر جایی که مثلاً بعث الامیر، به امیر فروختم، آن جا دیگه انسان چون نمی تواند امیر را بفروشد، قاعدتا می گوید به امیر فروختم اما اگر گفت بعث زیدا این مشکل دارد لذا در لغت عرب اگر بخواهد این کار را بکند من و لام می آورد، بعث من زید یا بعث لزید، برای مفعول دوم مشکل ندارد، بعث الدار، بعث الکتاب، آن مفعول دوم مشکل ندارد، مفعول اول تنهایی مشکل دارد. خب مطالب متفرقه خوبی را ایشان گفته ما این ها را فعلاً می خوانیم. حالا بعد نکات دیگری دارد که آن ها از محل کار ما خارج است، بعد وارد بحث دیگری شده که عادتاً در کتب لغت حتی در مثل لسان العرب عده ای از کتب لغت این آمده، یک حدیثی از پیغمبر است، تصادفاً من خیلی مایلم نگاه بکنم که اهل بیت این حدیث را چجوری نقل کردند، نشد، دو سه روز و چند شب است که در ذهنم است فراموش می کنم یا بعضی از افراد می آیند ما را از کار می اندازند.

علی ای حال من فعلاً این قسمتش باشد تا بعد نگاه کنم ببینم چطور در مصادر هست، این حدیث این است: لا یخطب الرجل علی خطبة اخیه ولا یبع علی بیع اخیه. این حدیث نفروشد، نفروشد یعنی چی؟ گیر کردند، چون اگر فروخت و بعد نفروشد برای فروش اخیه یعنی چی؟ لذا بعضی ها آمدند گفتند این لا بیع یعنی لا بیشتر، این جا بیع به معنای شراء است، لا بیشتر علی شراء اخیه مثلاً یک کسی دارد

خانه می خرد فرض کنید به ده میلیون، ما می گوئیم خانه را از تو به پانزده میلیون می خریم به او نفروش، به ما بفروش، گفتند لا بیع معنا ندارد، خب اگر ده میلیون می فروشد دیگه معنا ندارد به کس دیگری بفروشد، ملک خودش است، اگر فروخت تمام شد دیگه، دو مرتبه معنا ندارد، بیع دوباره معنا ندارد

پرسش: مبهم ۲۶:۳۸

آیت الله مددی: همان مطالبی که گفتیم برایتان روشن شد.

لذا این جا آمدند توجیه کردند:

یک: این لا بیع یعنی لا بیشتر.

دو: لا بیع یعنی همان تصدی، سوم، آمدند این جا به معنای سوم گرفتند، لا بیع را به معنای سوم گرفتند، این هم معنای دوم.

سه: باز به معنای فروش گرفتند لکن با فرض خیار، این جوری بشود که من خانه را به یک آقای می فروشم که هنوز در مجلس عقد است، خیار مجلس دارد، یک کسی می آید به من می گوید این را من می خرم بیشتر می خرم، من این بیع را به هم می زنم چون حق خیار دارم به آن یکی دیگه می فروشم. لا بیع این لا بیع به این معنا.

دیگه ایشان وارد شرحش شده که مثلاً این چطور معنا دارد، یک معنای دیگر هم گفتند که، این سه تا معنا شد، یک معنا هم گفتند جامع بین بیع و شراء است، این چهار معنا شد.

یک معنای دیگر هم گفتند که این اصلاً شما ذهنتان مشوه شده به اصطلاحات فقهی و باب بیع و تجارت، این اصلاً کنایه است، مثل زید کثیر الرماد، لا بیع علی بیع اخیه یعنی در امور برادرش دخالت نکند، مراد این است. برادر مومنش مشغول کاری است، به او نفروشد به قول ما می گویند برای ما زیادی فروخت، افاده کرد، مراد این است، در کار او دخالت نکند نه این که بیع و شراء باشد، آن عقد و قرارداد، لا بیع علی بیع اخیه فرض کن برادرش مشغول ساختن ساختمان است، وارد کار او نشود، مشغول کاری است، مشغول قراردادی است، اصلاً غیر از بیع، مشغول مثلاً یک قراردادی است در یک جریان دیگری یا مثلاً رفت و آمد، این برود آن را به هم

بزند، در کار برادر مومنش دخالت نکند، این لا بیع، این را در کتاب لسان العرب دیدم، ایشان این جا ندارد، دیروز هم تصادفاً لسان العرب را آوردم ولی امروز نیاوردم، دیگه حالش نبود.

من به نظرم می آید از همه قشنگ تر همین معنا باشد، در کار برادرش به قول ما ها سنگ اندازی و کلوخ اندازی نکند، در کار او دخالت نکند، بیع در این جا بیع نیست، در این جا مراد کار او و شان او، یک برنامه ای دارد برود برنامه او را به هم بریزد، او برنامه خودش را انجام بدهد و این هم برنامه خودش را انجام بدهد.

پرسش: خطبه چی می شود؟

آیت الله مددی: خطبه که عقد است، واضح است، آن که واضح است. خطبه در باب نکاح است، آن وضعش روشن است.

بعد از آن معنا در این کتاب آمده، این عبارت و الاصل فی البیع مبادله مال بمال، این عبارت و الاصل فی البیع مبادله مال بمال این همینی است که در مکاسب شیخ آمده، البیع فی الاصل کما فی المصباح مبادله، این فی الاصل، این در این عبارت این جوری است و الاصل فی البیع، نگفته البیع فی الاصل، در کتاب مصباح نیست که مکاسب شیخ آورده و این کلمه اصل در این جا اصولاً به معنای این است که آن معنای حقیقی که برای بیع تصور می شود این است و آن وقت غالباً بعد از اصل غیر اصل را می آورند، وقتی گفت اصل این است اضافه می کنند، احتمالات دارد مراد ایشان از اصل هم در این جا معنای عرف عام باشد، همان طور که من گفتم. و احتمال دارد که مراد ایشان از اصل معنای لغوی باشد، یا ممکن است در معنای اصل یعنی آنی که اساساً به این معنا یعنی اصل این بوده یعنی اصل واقعیش که نه به معنای ایجاب و قبول، به معنای ایجاب و قبول آن آمده، آن که اصل بوده این مبادله مال به مال است، آن وقت اگر این باشد یعنی به عبارة اخرى در اصل بیع عقد نبوده، قرارداد نبوده، عقد لفظی نبوده، انشائی نبوده معذرت می خواهم یعنی می خواهد بگوید در واقع بیع حقیقتاً انشاء نیست، همین مبادله کردن است، و لذا ممکن است کسی بگوید، دیروز هم یکی از آقایان گفت این بحث های ایشان در بیع، گفت مردم در جامعه این که می بینید بیع هست، این مبادله می کنند، این بحث هایی که می شود خیلی نکته ندارد، شاید نظر فیومی هم همین بوده که مردم در بازار ببینید این مبادله هست، این مبادلات برقرار می شود، اصل

در بیع در واقع این است، این که شما آمدید یک وجود انشائی برایش فرض کردید، یک وجود ایقاعی برایش فرض کردید این ها به اصطلاح من این ها مال قانون است که نظم داده، نظم و نسق داده پس اصل یعنی عرف عام چون بعدش می گوید و قد یطلق علی الایجاب و القبول یعنی عرف خاص.

پرسش: مقایضه را بیع تعبیر کرده

آیت الله مددی: مقایضه و بیع هر دو

اصل در بیع یعنی آن عرف عام، آن این نکات را که انشاء هست، وجود انشائی هست، این ها را نگاه نمی کنند.

پرسش: صلح هم بیع می شود

آیت الله مددی: آن وقت صلح هم بیع می شود، اجاره هم بیع می شود، همان طور که از مرحوم آقای ایروانی نقل کردیم، همه این ها

بیع می شود، هر نحو مبادله ای بیع می شود

و الاصل فی البیع مبادله مال بمال

راجع به کلمه مبادله چون امروز دیگه نمی رسم فردا ان شا الله، امروز عبارت ایشان را بخوانیم فردا یک توضیحی می دهیم.

لقولهم:

چون این جور می گویند

بیع رابح

تازه می گویم مرحوم شیخ کلام ایشان را ناقص نقل کرد، ایشان دلیلش هم این است که چرا اصل این است؟ چون می گویند بیع رابح،

ایشان می گوید رابح صفت شخص است، مثلاً می گویند فلانی رفت چیزی خرید رابح بود، ربح برد، سود برد، به بیع نمی گویند پس

مراد از این که می گویند بیع رابح است یعنی مبادله مال بمال فیها ربح، لقولهم، این لقولهم دلیل بر این اصل است،

بیع رابح و بیع خاسر

دلیل:

و ذلك حقيقة في وصف الأعيان

رابح و خاسر سود برد و ضرر کرد این در باب اعیان است

لكنه أطلق على العقد مجازا

گفتند این مبادله رابح است

لأنه سبب التملك و التملك، و قولهم:

این یکی، این که اثبات اصل بود

و اما قولهم "صح البيع أو بطل و نحوه" مراد صیغه البيع است

یعنی مراد از بیع در این جا، در صح و بطل ایجاب و قبول است، خود من، البته عرض کردم من عبارت را خواندم چون گاهی اوقات

یک چیزی و معنایی به ذهنم می آید و می گویم این برداشت خودم است، برداشت خود من از این عبارت چون خواندم دیگه، حالا

برداشت خودتان را اختیار دارید برداشت بفرمایید، برداشت خودم از این عبارت این است که این در مقابل الاصل فی البيع است یعنی

اصل در بیع اساسا آن مفهوم عامش مبادله مال به مال است لکن در عقد و در اصطلاح قانونی به عقد می گویند یعنی در اصطلاح

قانون، در اصطلاح عرف خاص طبعا این قانون هم از طرف شارع ما امضا شده در اصطلاح شرعی هم هستند، می آیند به عقد می

گویند، به عقد بیع می گویند یعنی به عبارة اخرى آن اثر را بار می کنند بر وجود ایقاعی انشائی، چون عرض کردیم ممکن است مبادله

مال به این باشد من تسبیح را بگذارم مثل این که صبح نانوائی می رویم، ده تومان می گذاریم هزار تومان می گذارید نان بر می

دارید، این مبادله مال به مال است، این می گوید این اصلش است یعنی این عرفی است، معنای عام این است، بیع یعنی این، اما این در

قانون آمده بر وجود ایقاعی صدق کرده یعنی این که من این جا نشستم گفتم آقا خانه را فروختم آن گفت قبلت، آن خانه ملک من

شد، به وجود ایقاعی ملک من شد، نه انی که من بر آن سلطه ای پیدا کردم و برداشتم به او تسلیم، آن تسلیم و تسلّم در مراحل استقرار بیع است و لذا ایشان می گوید:

و قولهم صح البيع أو بطل و نحوه أى صیغۃ البيع

حالا ایشان می گوید:

لكن لما حذف المضاف و أقيم المضاف إليه مقامه و هو مذكر أسند الفعل إليه

این تفسیر ایشان، طبق این تفسیر ایشان در حقیقت صح و بطل بصیغۃ البيع اما طبق آن چه که ما خودمان فهمیدیم احتیاج به این حرف نبود ایشان می فرماید، ایشان ممکن بود بفرماید که این معنای اصطلاحی است پس یک معنای عرفی داریم عرف عام، یک معنای عرف خاص یعنی قانونی اما ایشان گفته نه حذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه

پرسش: در عرف هم صح البيع استعمال دارد، عرف می گوید صح البيع

آیت الله مددی: ایشان شاید همین را می خواهد بگوید، صح البيع یعنی صیغۃ البيع، من به نظرم عرف خاص است.

اسند الفعل اليه بلفظ التذكير

بعد دارد و البيعة على ايجاب البيع و جمعها..

بعد هم معانی دیگری برای بیع مطرح کرده که از مانحن فیه خارج است، تا این جا که رسیدیم این تعریفی بود که ایشان به عنوان عرف عام یا اصل یا لغت در این کتاب مصباح آمده بود.

نکاتی که در این مراعات شده به ذهن خودمان عرض می کنیم، نکاتی که در این مراعات شده اولاً معلوم می شود ایشان وجود ایقاعی انشائی را حساب نکرده، خود مبادله را گرفته، ثانیاً معلوم می شود ایشان معنای قرارداد در بیع را از بالا ملاحظه کرده، با این که در لغت عربی بیع شان یک نفر است و آن بائع است، آن یکی دیگه شانش شراء است، یکی بیع است و یکی شراء، بله هر دویشان که انشاء می کنند یک مفهوم قراردادی را انشاء می کنند، یک معنای قراردادی، یک معنایی که به دو طرف پیوسته است را انشاء می

کنند و إلا هر کدام یک چیز را انشاء می کند، یکی بیع را انشاء می کند و یکی شراء را، ایشان ظاهراً آمده آن معنای مابینهما را حساب کرده، البیع فی الاصل مبادله مال، این را چون حالت قراردادی است این را حساب کرده در صورتی که ان شاء الله خواهد آمد شواهد عرفی ما کافی است که بیع یک چیز است و شراء یک چیز است، بلکه این دو تا به هم ربط دارند یعنی هر کدام که می خواهند انشاء بکنند فقط انشای تملیک و تملک نیست، یک انشای پیوسته است، یک امر پیوسته است، یک تملیک و تملکی که با همدیگر ارتباط دارند پس این تعریف ایشان یک مشکل این جوری هم دارد.

نکته دیگری که در تعریف ایشان اخذ شده اگر نظر ایشان به لغت باشد و دقیق باشد مبادله باب تفعیل را بکار برده، عرض کردیم در مثل بیع سه تا از ابواب ثلاثی مزید محتمل است، یکی تبدیل که شیخ انصاری به کار برده، یکی مبادله که این جا در مصباح بکار برده شده و یکی تبادل که شاید در بعضی از عبارات دیدم، تفعیل و مفاعله و تفاعل، و اما نکات فنی این ها:

نکات فنی این است کسی که مثل شیخ انصاری تبدیل به کار برده این می خواهد بگوید بیع فعل یک طرف است، از یک طرف نگاه کرده، فعل فروشنده را نگاه کرده، فعل یک طرف را که نگاه بکند تبدیل است، یک نفر تبدیل می کند، آن وقت اگر نظرش به عمل خارجی باشد تبدیل است، نظرش به عقد است انشاء تبدیل که در عبارات آمده، انشاء تبدیل العین، پس تبدیل را آوردند یعنی یک کسی یک طرف را دیده، مبادله دو طرف را دیده، تبادل هم دو طرف را دیده، لکن فرق مبادله و تبادل این است که در مبادله طولیت دیده، یعنی اولی تبدیل کرد بدل قرار داد بعد آن بدل قرار داد پس فعل طرفین است، یک قرارداد است فعل طرفین است، لکن طولیت دارد، یکی فروختن است و یکی خریدن است، یکی ایجاب است و یکی قبول است، طولیت دارد اما در تبادل این طولیت را لحاظ نمی کند، در عرض واحد می بیند، فرقی هم این است.

پرسش: طولیت معلوم نیست؟

آیت الله مددی: نه

ممکن است بگوید بیع حقیقتش آن تبادل است یعنی این حالتی که بین طرفین هست

یکی از حضار: بده بستان

آیت الله مددی: نه بده بستان نه، یک حالت واحده است.

و لذا ممکن است اولی که کتاب را بدهد بعد پول را بگیرد لکن واقع بیعش آن حالتی که بین این دو تاست، آن تبادل و لذا نسبت بیع به هر دو طرف علی حد سواء است، هم به این می توانیم بیع بگوییم و هم به آن می توانیم بیع بگوییم، هم به این می توانیم شراء بگوییم و هم به آن می گوییم چون در عرض واحدند پس اگر فعل واحد بود تبدیل، فعل طرفین به نحو طولیت بود مبادله، فعل طرفین به نحو عرضیت در عرض واحد بود تبادل.

پرسش: ناظر به خارج نیستند؟

آیت الله مددی: مبادله ناظر به خارج است، تبادل و تبدیل هم اگر باشد، اگر انشاء را آورد انشاء مبادله عقد می شود، می شود قرارداد من این ها را می گویم برای این که شما اگر خواستید تعریف بکنید باید اول موضوعات را مشخص بکنید، تمام این نکات را مشخص بکنید آیا بیع مال یک طرف است یا مال دو طرف است؟ آن دو طرف به نحو طولی است یا به نحو عرضی است؟ تمام این ظرافت ها در نظر گرفته بشود.

این خلاصه بحث من این است که بزرگان اصحاب و غیر اصحاب و علما در این هزار و چهارصد سال خیلی زحمت کشیدند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين